بررسی

نگاهی به کتاب «فلسفه تاریخ»

تفکر تاریخی

تاریخ و برسش‌های آن را نمی‌توان صرفا به روایت‌ها یا رویدادهای سیری‌شده تقلیل داد. تاریخ نقشی بنیادین در تفکر بشر دارد. تاریخ با مفاهیمی همچون عمل انسانی، تغییر، تأثیر شرایط مادی در امور انسانی و وقایع زندگی بشر در ارتباط است. همچنین تاریخ از طرفی درک نیروها، انتخاب‌ها و شرایطی که انسان را به لحظه حل وصل می‌کند امکان شناخت زندگی او را فراهم می‌آورد. شاید بتوان گفت اگر فیلسوفان در بیان فلسفه خود به بررسی تاریخ و طبیعت دانش تاریخی توجه کرده و می‌کنند. چراکه تمام این فرآیند را می‌توان در «فلسفه تاریخ» دنبال کرد و آن را بدسان امری چندوجهی دید. فلسفه تاریخ، شاخه‌ای از فلسفه است که با استفاده از روش‌ها و مفاهیم و تحلیل‌های فلسفی به بررسی وقایع گذشته و ماهیت اطلاعات تاریخی به‌دست‌رسیده از گذشته می‌پردازد. دلیل توجه فلاسفه به‌مفهوم تاریخ به‌دلیل نقش بنیادین آن در تفکر بشری است. تاریخ، توجه انسان را به تغییرات، نقش عوامل مادی در امور انسان‌ها و معنایی که انسان‌ها به وقایع تاریخی داده‌اند، جلب کرده و قابلیت یادگیری از تاریخ را فراهم می‌آورد. کتاب «فلسفه تاریخ» نوشته فیاض زاهد که به‌تازگی در بازار نشر عرضه شده، می‌کوشد تصور غلط از محدودیت فلسفه تاریخ به سنت فلسفی خاص را نشان دهد. این کتاب با تعریف تاریخ، از تاریخ تحلیلی، تاریخ به مثابه قانون و عواملی چون جنگ و اسطوره، اقلیم و نژاد و علل اجتماعی در تاریخ بگوید. همچنین با بررسی ماهیت ساختارهای

تاریخی، ارتباط تاریخ با سایر علوم و مکاتب فکری را نشان می‌دهد. این کتاب در تلاش است مفهوم و گستره معنایی تاریخ را هم به لحاظ لغوی و هم معنایی تبیین کند و سیر انتقال آن را در طول نشان دهد تعریف تاریخ به‌عنوان بستری که رویداد و واقعه در آن محقق می‌شود و تلاش برای درک مفاهیم عمیق‌تری در این رابطه دغدغه نویسنده کتاب بوده است. این کتاب تحلیل را به دو دسته اولیه روایی و تحلیلی تقسیم می‌کند. در اولی تمایل به روایت صرف و اصل واقعه است درحالی که در تاریخ تحلیلی پرسش از چرایی رویدادها مدنظر است.

ماهیت ساختارهای تاریخی

این کتاب با مفاهیم اساسی و بنیادینی در ارتباط با مقوله‌های مختلفی که با درک مفهوم فلسفه تاریخ مرتبط است، سروکار دارد. به باور نویسنده، بدون تبیین دقیق این مفاهیم نمی‌توان تصور مناسبی از این پرسش‌ها ارایه کرد. سیر ادواری تاریخ با موضوع علمیت تاریخی، تعیین‌کننده در حوزه مطالعات فلسفه تاریخ دانسته‌اند.

فلسفه تاریخ

فیاض زاهد

ناشر: انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی تهران‌مرکزی

قیمت: ۱۲۰۰۰ تومان

ریویو

تازه‌های نشر گفتوش

درباره تفکر

واژه فلسفه مفاهیم ناخوشایندی و دور از ذهن می‌گیرد. غیرعلمی، غیرذنبوی و دور از ذهن. فیلسوف را می‌توان «مهندس افکار» نامید. چون همان‌طور که مهندس‌ها ساختار مواد را بررسی می‌کنند، فلاسفه هم ساختار فکر را مطالعه می‌کنند. درک ساختار افکار مستلزم بررسی مفاهیم قسمت‌های مختلف آنها و رویلیشان با یکدیگر است. به‌این‌معنا که بدانیم اگر تغییری در آنها ایجاد کنیم چه اتفاقی رخ می‌دهد. بدتر یا بهتر. هدف ما از گشودگی در ساختارهایی که دیدگاهمان را نسبت به دنیا تشکیل می‌دهند جز این نیست. مفاهیم یا افکار ما خانه کلمه‌ای زندگی‌مان را تشکیل می‌دهند. شاید در نهایت به ساختارهایی که ایجاد کردیم بیاییم. شاید هم به این نتیجه برسیم که باید آنها را تغییر دهیم و از نو شروع کنیم. ولی لبتا باید بدانیم این ساختارها چه هستند. مشهورترین تحصیلات فلسفی دنیای باستان سقراط گفتوگوهای افلاطون، به مقدار مفاهمات نمی‌یابد. به عکس، به این می‌اندید که تنها کسی است که می‌داند کم می‌داند. کاری که او در آن مهارت داشت - ظاهرا چون بر اورهای موفقیت او و متقابلانه- پردهبرداشتن از نادرستی ادعای مردم در مورد میزان دانش‌شان بود. تفکر ممکن است خطرناک هم باشد چون نمی‌توان پیش‌بینی کرد به کجامی‌انجامد. همیشه افکار دیگری هست که در مقابل تفکر قد علم می‌کند. بسیاری از مردم با شنیدن سوالات فلسفی معذب می‌شوند یا حتی از کوره در می‌روند. برخی دیگر وحشت دارند که اگر درباره عقایدشان فکر کنند آنقدر که انتظار دارند سرافراز بیرون نیایند. برخی دیگر می‌خواهند از هویت سیاسی‌شان حمایت کنند. آنها انتظاره را نادیده می‌گیرند. چون ارزش‌هایشان با ارزش‌های دیگران «فیلسوف» است. برخی دیگر از عمل‌نویسی فلسفه می‌ترسند. چون ارزش‌هایشان با عمل‌نویسی فلسفه در تضاد است. برخی دیگر از تفکر می‌ترسند. چون ارزش‌هایشان با تفکر در تضاد است. فلسفه تفکر انتقادی درباره خود را معادل آزادی می‌داند. به این معنا که ما تنها زمانی می‌توانیم به سوالات مطلوب حرکت زندگی‌مان را کنترل کنیم که خودمان را درست بشناسیم.

موضوع کتاب «فکر» عبارت است از: زندگی است. دانش، آگاهی، ایمان، خدا، حقیقت، خوبی و عادت. این کتاب برای کسانی به نگارش درآمده است که از وجود چنین مسایلی آگاهند اما نمی‌دانند چگونه به آنها بپردازند. نویسنده در ابتدا استدلالی مستقاف‌کننده در تایید مطالعه فلسفه به دست می‌دهد و در ادامه، خواننده را با نحوه نگرش فیلسوفان بزرگ چون هیوم، کانت و وینگنشتاین به مضامین عمده فلسفه آشنا می‌کند. هریک از اصول به تبیین مهمترین محوری اختصاصی دارد و راهنمایی مستقل برای آشنایی با مسایلی که فیلسوفان مورد بحث قرار داده‌اند فراهم می‌کند. سیمون بلکبرن فیلسوف انگلیسی است که به‌دلیل تلاش‌هایش در جهت افزایش محبوبیت عمومی نسبت به فلسفه شناخته شده است.

تفکر

سایمون بلکبرن

ترجمه: مریم تقدیسی

ناشر: ققنوس

نوبت چاپ: ۱۳۹۳

قیمت: ۵۰۰۰ تومان

نگاهی ژئوپلیتیک به برآمدن داعش و سیاست‌های منطقه‌ای در گفت‌وگو با حمید احمدی

غرب در پی حفظ «وضع موجود» است نه تجزیه به کشورهای منطقه

رضا باقرزاده‌مقدم

عکس: امیر محمدی، شرق

با حمید احمدی، عضو هیات‌علمی دانشکده حقوق‌وعلوم سیاسی دانشگاه تهران و پژوهشگر ارشد مسایل خاورمیانه، در «مرکز مطالعات استراتژیک خاورمیانه» درباره اتفاقات چندماهه گذشته در سطح منطقه گفتوگویی داشتیم. آنچه به‌واقع بیش از هرموضوع دیگری، گفتوگو با حمید را اجتناب‌ناپذیر می‌کرد، تحلیل‌های بسیار موجود درباره «همین مسایل اخیر بود که تو نویسندگانشان، به تعبیری، بیش از هرچیز احتمالا «ضرورت» گفتن در بطن وقایع را حس کرده بودند. اینکه بالاخره باید در این اوضاع کاری کرد و حداقل نوشت و چیمادقیقابه‌همین دلایل، عمدتا نوشته‌هایشان یا فاقد دقت کافی در پرداختن به مسایل بود یا با خلأنسخاتن دست‌کم ژئوپلیتیک منطقه و قدری از تاریخ آن. صرفا آنها را سرگرم «نظریه» می‌کرد؛ از این رو، بنا بود تا تمرکز این گفت‌وگو بیشتر بر انضمامیتی برآمدد از چنین شناختی باشد. هرچند نمی‌توان نتهار از طریق بیش از پیش به پرسش کشیدن متنی شبیه متن حاضر، اهمیتی بیش از آنچه واقعا بنامت داشته باشد یا حتی برای نفس گفت‌وگو، متصور بود.

■ پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی در سال ۱۹۲۲، به‌صورت تصنعی، «ملت- دولت»هایی چون سوریه، عراق، اردن و لبنان در سطح خاورمیانه به‌وجود آمدند در ۹ واقعیت هرگز نمی‌توانند در مرزهای کنونی‌شان به‌زیدای مستقل و تاریخی، همراه با زبان و فرهنگ مشترک، ذیل چنین عنوانی باشند! زایشی با خاتمه‌یافتن جنگ جهانی اول و استقلال سرزمین‌های خاورمیانه از استعمار انگلستان، به‌اقتضای شرایط جهانی، منطقه‌ای و مناقب دولت‌های استعماری، تشکیل دولت‌های جدید در خاورمیانه، عموما از قانونمندی عمومی تعیین مرزهای جغرافیایی و «ملت - دولت»های قراردادی پیروی می‌کند. در ضمن، سقوط امپراتوری عثمانی سبب نشده که شکل حکومت‌سداری در سرزمین‌هایی که به‌طور مصنوعی تقسیم شده بودند، به صورت بنیادین تغییر کند. حالا به‌نظر می‌رسد داعش به مرزبندی‌های موجود هیچ اعتنایی ندارد و تهدیدی برای این «ملت - دولت»هاست. به‌نظر شما، اما همه پیدا کردن این جریان، برای جغرافیای سیاسی خاورمیانه چه تبعاتی خواهد داشت؟

البته چندموضوع در این سوال نسبتا طولانی طرح شده که من سعی می‌کنم یک‌به‌یک راجع‌به آنها صحبت کند. خب، طبیعی است در صورت موفقیت داعش، نظم جدید به‌وجودآمده پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی - همان نظم وستفالی یا سایکس - پیکو - برهم خواهد خورد و نظم موردنظر آنها که یک‌نظم ایدئولوژیک است، جای آن را خواهد گرفت. در ضمن، داعش اولین گروهی نیست که درصدد برهم‌زدن این نظم سایکس- پیکویی است. در حدود صدسال گذشته، گروه‌ها و جریان‌های بسیاری سعی کرده‌اند این نظم را تغییر دهند و نقشه موردنظر خودشان - ملیت‌های خودشان - را تشکیل دهند. اول از همه، ناسیونالیست‌های عرب بودند که بعد از فروپاشی امپراتوری عثمانی دغدغه اصلی‌شان عرب شکل‌دهند؛ عرب، نظریه اردن و عراق را هم دعوت کردند تا به آنها بپیوندند. اما در نتیجه این امر، یک بلوای منطقه‌ای به‌پا شد؛ درگیری‌های میان جمال عبدالناصر و حاکمان‌کار عرب و عربستانی‌ها نتایج نظم وجود داشت اما به سرانجامی نرسید. چون منافع نخبگان موجود افتشا می‌کرد که آنگونه شود. اگر قرار بود کشور واحدی تشکیل شود، باید یک رهبر می‌آمد و باقی به کنار می‌افتند و خب هیچ‌کدام رهبری به این امر نبودند. نه رهبران مصری حاضر بودند و نه رهبران سوری حتی سوری‌ها که خودشان برای تشکیل دولت متحده، مشوق عبدالناصر بودند، بعد از مدتی مخالفت کردند. زمینه فروپاشی و آن دولت متحد نیز این چالش‌ها برای خود عربستان‌سعودی ایجاد خواهد شد؛ هرچند آنها حالا از داعش حمایت کنند چون به هر روی، برای یک سیستم خلافت، مکه و مدینه اهمیت حیاتی دارد. آنچه‌اتفاق‌افتاد جهان اسلام است و هرسیستم خلافتی که می‌خواهد قدرت بگیرد، باید آنجا را تحت کنترل خود داشته باشد. بنابراین یکی از اهداف اساسی آنها عربستان است، هرچند در شرایط فعلی، بنابر دلایل تاکتیکی، نخواهند آن را مرکز کنند.

■ در اغلب تحلیل‌های موجود، بیشتر بر جنبه‌های دینی تاکید می‌شود. حال آنکه درگیری‌های چندوقوت اخیر، بیشتر جنبه کرد‌ها، قوم‌گرایی آنها و واقعا یک خودمختاری صفویه بوده است. از آنجا که یکی از نیروهای اصلی که به سرعت داعش از صحنه منطقه کسب فراوانی رسانه، حزب بعث عراق است که می‌دانیم بان‌عرب‌است. آیا می‌شود یک‌جور قومیت‌گرایی (بان‌عربیسم) را هم به موانع و ایدئولوژی داعش نسبت دهیم؟ اجازه دهید این سوال را به گونه‌ای دیگر مطرح کنیم: مشکل داعش با کردها چیست؟ مشکل‌ش با آنها قومی است، هنری یا سیاسی؟

طبیعی است که داعش یک نیروی چندملیتی باشد. این مسافله را در سازمان القاعده، بعدتون اولین سازمان آشکارا چندملیتی یا فراملیتی اسلامی هم دیده بودیم که از همه‌جا در آن عضو بودند. گرچه قبلا هم نظام‌هایی در این زمینه شده بود. برای مثال، اخوان‌المسلمین هم خیلی اصرار داشت یک سازمان جهانی باشد حتی یک دفتر جهانی هم راه‌اندازی کرده بودند. البته آنها نتوانستند خیلی موفق باشند و زیرشاخه‌های اخوان، بدون وجود رهبری واحد در مناطق مختلف ایجاد شد. اما در آن عضو بودند؛ اما در دهه‌ها پس‌ازجنگ جهانی دوم، چنین نظام‌هایی داشت و همین حالا هم آنها به‌عنوان یک جریان فکری و جنبشی فعال‌اند و در اسیایی‌مانند، مالزی چچن، ازبکستان و مابقی قفقاز تاثیرگذارند اما اولین سازمان اسلامی و مستحکم، القاعده بود. مسلمانانی از سراسر مناطق از وزاء جزیره بعث آمده بودند که درواقع، جزیره خود اقدام بلند بود. اما در آن عضو بودند از فلسطین، مصر، الجزایر، عربستان، اروپا و آمریکا داشت. بنابراین داعش هم که دست‌کم در ابتدا از زیرشاخه‌های القاعده بود، به همین گونه است. چون داعش هم ادعای خلافت دارد و از آنجا که خلافت یک حکومت است که می‌گوید برای منحرف‌کردن اذهان از مسایل داخلی خود، یک جنگ خارجی راه بیندازد؛ هیچ‌چیزی برای عربستان، بهتر از جنگ فرقه‌ای میان شیعه و سنی نبود تا بتواند از طریق آن، اذهان را از خود و مردمش دور کند. معمولا در تئوری‌های علوم‌سیاسی این نظریه «جنگ انحرافی» نامیده می‌شود. همان‌طور که گفتم؛ برای رفع مشکلات داخلی، یک جنگ خارجی راه بیندازد.

■ با این اوصاف، چنانچه به فرض داعش در آینده توانست خود را تثبیت کند، آیا در ترکیب جمعیتی‌اش تغییری حاصل می‌شود یا خیر؟

بله. فاعدتا ترکیب جمعیتی‌شان تغییر خواهد کرد. خب، الان چندملیتی هستند اما آن‌وقت برای مثال، در عراق و سوریه، فقط عرب شدن خودشان باقی خواهد ماند. نیروهای خارجی خیلی تعدادشان کم می‌شود. آنها یا نیروی نظامی می‌شوند یا از آنجا خارج می‌شوند. با مقدماتی در خلافت اسلامی موردنظر خواهند گرفت؛ پست‌های بالایی مثلا در سرویس‌های اطلاعاتی و امنیتی. البته اینها در شرایط فرضی است. حالا که اصلا بیروز نخواهند شد. از نظر من، از بین خواهند رفت.

■ ابوبکر البغدادی، خودش را به‌عنوان خلیفه اسلام، اعلام کرده و تاکید داعش بر احیای خلافت اسلامی است. آخرین خلافت اسلامی به معنای گسترده و فراملی، چنانچه بیش‌تر هم به آن اشاره شد، خلافت عثمانی بوده است. از سویی، ظهور داعش با طرح ایده «نوعثمانی‌گری» در حزب «عدالت و توسعه» در ترکیه همزمان شده است. در چندماه گذشته هم شاهد حمایت‌های گسیتیک ترکیه از داعش و همکاری‌های پیدا و پنهان میان دولت ترکیه و داعش بودهایم. آیا اینها صرفا یک همکاری سیاسی مقطعی است یا اینکه می‌توان در این میان، ردپای یک همپیوندی ایدئولوژیک را هم جست‌وجو کرد؟

نوعثمانی‌گری در واقع واژه‌ای است که از سوی تحلیلگران باب شده است. برخی بر آن هستند که حزب عدالت و توسعه به رهبری اردوغان نیز در پی سیاست‌های نوعثمانی‌گری است و به‌نوعی از جریان‌های سلفی در گوشه‌وکنار منطقه از یک‌سو و همزمان از جریان بان‌ترکی از سوی دیگر، حمایت می‌کند. بخشی از این تعبیر، ذهنی و بخشی از آن مبتنی بر شواهد عینی است. اما نوعثمانی‌گری بقیه‌اش به این معنا نیست که خلافت عثمانی بناست از نو زنده شود. ریشه این قبیل بحث‌ها به زمان توگرگت اوزال می‌رسد؛ به حزب رفاه و آقای اربکان حالا این شایبه پیش آمده که چون آنها اسلام‌گرا هستند، نکند قصدشان از دوران عثمانی جدیدی است. بنابراین بخشی از این برپاکردن دولت عثمانی جدیدی است. بنابراین بخشی از این نوعثمانی‌گری به معنای احیای خلافت تحت لوای عثمانی باشد. آرمانی است‌نیاقتنی است و ترکیه هم این را مدنظر ندارد که ترکیه قدرت دارد تا با تغییر سیاست‌هایش و به منظور بیشبرد همکاری‌های اقتصادی، با اعراب دوستی کند و آنها نزدیک شود. خب این موضع منطقی است. آنها تلاش‌های در این زمینه کردند و البته با مشکلاتی هم مواجه شدند. بنابراین ترکیه هم در قلب معاصر ایدئولوژی جنابی برای ترک‌ها بوده است. چنین تلاشی حتی برای اردوغان و دیگران اینکه آنها خیلی طور بزرگی مستقیم که ترکستان بزرگ از چین تا اروپا تشکیل شده، زنده‌تر است. یعنی این هم بالاخره یک تئوری است که آنها به آن دلبسته‌اند. اما هم اینها به این معنی نیست که سیاست ترکها - چه نوعثمانی‌گری یا بان‌ترکیسم - یا سیاست‌های داعش همپوشانی داشته باشد. خیلی‌ها این‌گونه که به همکاری داعش مدنظر کرده‌اند، اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها هم متهمش کرده‌اند که ترکیه زمینه این بحران‌ها را با کمک بی‌رویه به مخالفان اسد، مهیا کرده است و اینکه دروازه‌هایش باز است تا هرکه خواست بیاید و بورد. با همه این احوال، نمی‌شود گفت که منطقه داعش و جبهه‌النصره را دولت ترکیه کنترل کرده است. بلکه خیلی برای این موضوع‌ها کار کرد تا به نتیجه رسید. آن‌سال حزب «عدالت‌وتوسعه» و اردوغان، حضور اخوان‌المسلمین در سوریه است. اخوان‌المسلمین سوریه، یک حزب میانه‌رو با ویژگی‌های اخوان‌المسلمین مصر بود. آنچه موردنظر ترکیه است، نه سلفی‌ها که میانه‌روهای اسلامی مثل اخوان مصر و نهضت تونس است. ترکیه می‌خواهد زرویم بشار اسد ساقط شود. این اتفاق افتاد. اما در روند، نمی‌خواهد یک سوریه تجزیه‌شده در منطقه باشد چون دشمنی دیرینه‌ای با سوریه دارد؛ دشمنی تاریخی و دشمنی سیاسی. در سال ۱۹۲۹، فرانسوی‌ها اراضی آنها را که مبدا ترکها به جبهه هیتلر بپیوندند، یکی از استان‌های سوریه به نام ایالت نوسرکیان را از سوریه جدا و آن را به ترکیه واگذار کردند. ترکیه و سوریه هنوز سر در اسکندرون با هم دعوا دارند. یکی از آرمان‌های حزب بعث و یکی از انگیزه‌های اصلی شکل‌گیری آن، برگرداندن استان اسکندرون است. اسکندرون در ۱۹۲۹ از سوریه جدا شد و حزب بعث در سال ۱۹۴۲ باید‌گذاری شد. در نوشته‌های مربوط به حزب بعث و معلمانی که داشتند، چون زکی‌الارسوزی، بحث بازگرداندن ایالت اسکندرون چشمگیر است. دولت ترکیه همیشه از کردهای ترکیه و عبدالله اوجالان حمایت کرده است و بنابراین برای اینکه این موضوع برای دولت ترکیه حل شود، آنها خواستار سقوط رژیم اسد هستند که یک رژیم نائبسوتالیستی است. بنابراین از آنجا که دشمن دشمن من، دوست من است، بدون اینکه ترکیه واقعا با داعش و جبهه‌النصره همپوشانی مواضع ایدئولوژیکی داشته باشد - تازه با هم تضاد نیز دارند - باید برای سرنگونی اسد آنها را تقویت کند. ترکیه معتقد است غرب خود جلو سلفی‌ها را خواهد گرفت. ترکیه به اهداف خودش می‌رسد. حزب بعث سرنگون می‌شود و قدرت بشار هم که دیگر از بین رفته است. ترکیه در درازمدت آسوده‌خاطر خواهد شد که یک دولت قوی مرکزی دیگر در سوریه نیست که نه اسکندرون را بخواهد و نه از کردهای ترکیه حمایت کند. ترکیه همیشه با کردهای سوریه، ایران و عراق مشکل داشته است. نگرانی ترکیه از این بابت بوده که همیشه اسد از کردهای ترکیه حمایت کرده است. بعضی از کردهای ترکیه در میان کردهای سوریه هم پایگاه داشته‌اند. بعضی وقت‌ها کردهای سوریه با یک‌کرد خودت بودند و پایگاه آنها می‌شدند. از این نظر دولت ترکیه هم با کردهای سوریه مشکل داشت. هم با کردهای خودش و می‌گفت تمام مشکلش این است که دولتی به نام حزب بعث روی کار است. اگر آنها بروند خب، مساله کردها هم حل می‌شود. حمایت آنها قطع می‌شود و می‌توانند راحت‌تر به کُ‌ک را کنترل و با سیاست‌های خودشان در منطقه، کردها را مهار کنند.

■ نقشه و مرزبندی سیاسی که مدنظر داعش است آیا خلاف آن نقشه جغرافیایی است که غرب پس از ۱۹۲۳ برای منطقه پیش‌بینی کرده بود، با طرح نازای همسو و در همکاری با غرب، برای ترتیب‌دادن به نقشه‌ای دیگر؟

خیلی‌ها می‌گویند که داعش را غربی‌ها درست کرده‌اند، اما من به‌عنوان تحلیلگری که بخش زیادی از تحقیقاتم مربوط به خاورمیانه و جنبش‌های اسلامی بوده است، چنین نظری ندارم. یعنی معتقد نیستم غرب در شکل‌گیری داعش نقش مستقیم داشته است. ایالات‌متحده در شکل‌گیری القاعده، طالبان و داعش، نقشی نداشته است. این تحلیل‌ها، ناشی از نداشتن اطلاعات درست است. ممکن است اینها با بعضی از سیاست‌هایشان، غیرمستقیم، زمینه بسیاری از موضوعات را فراهم کرده باشند، مثلا فشار به دولت اسد یا حمایت از نیروهای مخالف اسد. اما مستقیما در تشکیل گروهی به نام داعش نقش نداشته‌اند. البته بعضی از تحلیل‌گرهای غربی، خودشان هم نظرات اینتیجنسی داشتند. برای مثال می‌گویند لیوکو بغدادی در زندان لوغریب بود. چرا یکدرم آزادش کردند؟ و این‌همه نیرو را گرد آورده است؟ با این‌همه من هنوز نرسیدم به اینکه غرب آنها را درست کرده باشد. باید واقع‌گرا بود. علتش هم این است که اصلا این غربی‌ها بودند که آنها را از بین بردند. طالبان را چه کسی درست کرد؟ آیا می‌شد بدون پذیرفت چین اسلام بتانسل‌ها بتوانی برای پروش چنین نیروهایی دارد و مستعد است. سپس هم تبدیل‌شدن به سلفی‌ها، وهابی، عقیده‌گرهای اقتصادی، غرب فرهنگی و مسایل تاریخی است. بنابراین شکل‌گیری این گروه‌ها، زمینه‌های داخلی دارد نفش دولت‌های منطقه در شکل‌دادن به گروه‌های ملی داعش و تقویتش بیشتر مباحث بین‌المللی از غرب است. عربستان، قطر، امارات و ترکیه بازیگران اصلی هستند. داعش و امثال آن، برای خود غربی‌ها هم تهدید محسوب می‌شود. کلایبکه الان هم غربی‌ها آمده‌اند و سعی می‌کنند آنا از میش بردارند. بنابراین اینگونه حرف‌ها، تئوری‌های توطئه است. همپوشانی‌های میان نفشه غرب و داعش وجود ندارد. چون اصول غرب در پی حفظ وضع موجود است. حتی به دنبال برهم‌زدن و تجزیه کشورهای منطقه هم نیست. حتی اینکه می‌گویند نقشه جدیدی برای خاورمیانه دارند هم از نظر من درست نیست. چون چیزی وجود ندارد. اگر شناخت دقیقی از سیاست‌های آمریکا و غرب داشته باشیم، می‌فهمیم خیلی دولت آمریکا اگر در پی برهم‌زدن وضع موجود بود، قطعا یک‌کردستان مستقل درست می‌شد. پالمر ارزیابی تحلیل و انتقادی‌اش از تاریخچه برهان‌های شش‌گانه وجود خدا در الهیات غربی مطرح می‌کند. او خود در مقدمه عنوان می‌کند که خودلون این کتاب نیاز به اطلاعات فلسفی تخصصی ندارد اما محتوای کتاب خلاف این مدعا را ادیات می‌کند. دلایل شش‌گانه وجود خدا عبارتند از: دلایل وجودشناختی درباره خدا، دلایل جهان‌شناسی، برهان نظم، معجزه‌ها، دلایل اخلاقی و دست‌آخر دلایل عملگرایان. پس از محدخانی، نعیمه پورمحمدی به‌انگیزه و روند ترجمه این کتاب پرداخت. او بعدشی کار ترجمه بعلت وجود بیش از ۱۰۰ قلم محقق تاریخی و امروزی در کتاب و کلمه‌های فراوان لاتین در متن اصلی اشاره کرد: نکته‌ای که منجر به صرف سه‌سال وقت برای چنین ترجمه‌ای شد. به عقیده او نکته قوت این کتاب که در سنت فلسفه تحلیلی دین می‌گنجد، تحلیل نقلانه پالمر از برهان‌های وجود خداست و اینکه روایتی از این برهان‌ها چه قدیمی و چه جدید نیست که در این کتاب نیامده باشد. همچنین این کتاب از نظر شکل، ویژگی‌های جذابی دارد و از آنجا که یک کتاب آموزشی می‌کند تمرین، تصویر، باکس‌های خلاصه متن، نمایه‌های مناسب، پیوست‌ها، راهکارهای رجوع به داده‌المعارف اینترنتی و منابع بیشتر برای مطالعه از جمله امتیازهای این کتاب هستند.

عرفان و فلسفه در یک اثر ایمان

پس از آن مصطفی ملکیان با دقت و به‌طور مبسوط به توضیح برهان‌های مختلف خداست کرد و ارایه مدل پیشنهادی خود برای طبقه‌بندی این برهان‌ها اشاره کرد و در انتهای جلسه نیز به چندیارد ترجمه‌ای پرداخت که به اعتقاد او در مقایسه با حجم ۱۰۰۰صفحه‌ای کتاب و ترجمه مالا ارزش دارد. البته این ترجمه‌ای که به اعتقاد ملکیان هم به متن اصلی وفادار و هم نثر فارسی آن باکیزه و به‌نوعی اوجوع است. او متذکر شد در بحث خداشناسی باید دومونع را از هم تفکیک کرد: یک بحث عقیده به وجود داشتن خداست. اینکه خدایی

وجود دارد. بحث دوم ایمان به خداست که ربطی به عقیده ندارد. این دومونع‌نیاید با یکدیگر خلط شود. نتیجه‌گیری که خود پالمر در چندجای کتاب مرتکب شده است. بحث سوم درباره پرستش و عبودیت نسبت به خداست که به سایت خداشناسی‌ها انسان مربوط می‌شود. بحث بعدی مناجات با خدا و دعاست که به ساحت گفتار در انسان مربوط است. اشوب به آن حکمرفرماست بحث پنجم هم عبادت است. کتاب درباره خدا از این پنجبحث به اولی بعنی عقیده به وجود خدا می‌پردازد و به بقیه مواردی کاری ندارد.

ملکیان در ادامه درباره براهین وجود خدا توضیح داد: برخی معتقدند عقیده به وجود خدا نتیجه‌ایست به اثبات نسبت دارد. اما در عرضه عقیده به خدا لازم نمی‌دانند. معتقدند هراسانی در هشرایط تمدنی و فرهنگی، آنچه اگفته و چیز گاهانه معتقدند وجود خدا وجود داشت این امر به دلیل نیاز ندارد. این عقیده به وجود خدا را فطری و ذاتی و در سرشت انسان می‌دانند. دسته‌دومی هم وجود دارند که دلیل خاص را دیدن این می‌کنند که وجود خدا یک امر معقول است. مثلا در ریاضی اینکه کوتاه‌ترین فاصله بین دونقطه یک‌خط تاب است. یک اصل موضوع محسوب می‌شود و نیازی به اثبات ندارد در نزد اخلاق گرایانی که بدون وجود خدا اخلاق نمی‌توانند زندگی کنند، مومنانی که اصل موضوع برای آنها خداست و حقوقدانی که انسان را دارای حق ذاتی می‌دانند، نیازی به اثبات وجود خدا نیست.

اما عده‌ای هم معتقدند وجود خدا را باید اثبات کنیم و برای آن دلیل بیاوریم که این دلایل به دوبخش تقسیم می‌شوند: دلایل تجربی و دلایل عقلی. عرفا معتقد به دلیل تجربی هستند. یعنی باید وجود خدا را تجربه کرد و آن را به حواس باطنی نسبت داد. عرفا معتقدند هیچ دلیل بیرونی برای وجود خدا وجود ندارد و همچنیز باید آن را تجربی و درون‌نگری به دست بیاید. دستدوم که معتقد به‌دلایل عقلی و نه تجربی هستند. خود به دوگروه تقسیم می‌شوند: بخش اول معتقدند بدون اینکه از عالم دین خود بیرون بیاییم، می‌توان خدا را اثبات کرد و فقط با خبرگردن سه در طرف عالم دین می‌توان به آن پی برد. بخش دوم معتقدند از جنس خود را به سوی عالم واقع باز نکنیم، نمی‌توانیم خدا را اثبات کنیم. گروه اول دلیل هستی‌شناسی و وجودشناختی دارند. ملکیان مثال‌زدنی آورد که یک بحث عقیده به وجود داشتن خداست. اینکه خدایی

وجود دارد، بحث دوم ایمان به خداست که ربطی به عقیده ندارد. این دومونع‌نیاید با یکدیگر خلط شود. نتیجه‌گیری که خود پالمر در چندجای کتاب مرتکب شده است. بحث سوم درباره پرستش و عبودیت نسبت به خداست که به سایت خداشناسی‌ها انسان مربوط می‌شود. بحث بعدی مناجات با خدا و دعاست که به ساحت گفتار در انسان مربوط است. اشوب به آن حکمرفرماست بحث پنجم هم عبادت است. کتاب درباره خدا از این پنجبحث به اولی بعنی عقیده به وجود خدا می‌پردازد و به بقیه مواردی کاری ندارد.

ملکیان در ادامه درباره براهین وجود خدا توضیح داد: برخی معتقدند عقیده به وجود خدا نتیجه‌ایست به اثبات نسبت دارد. اما در عرضه عقیده به خدا لازم نمی‌دانند. معتقدند هراسانی در هشرایط تمدنی و فرهنگی، آنچه اگفته و چیز گاهانه معتقدند وجود خدا وجود داشت این امر به دلیل نیاز ندارد. این عقیده به وجود خدا را فطری و ذاتی و در سرشت انسان می‌دانند. دسته‌دومی هم وجود دارند که دلیل خاص را دیدن این می‌کنند که وجود خدا یک امر معقول است. مثلا در ریاضی اینکه کوتاه‌ترین فاصله بین دونقطه یک‌خط تاب است. یک اصل موضوع محسوب می‌شود و نیازی به اثبات ندارد در نزد اخلاق گرایانی که بدون وجود خدا اخلاق نمی‌توانند زندگی کنند، مومنانی که اصل موضوع برای آنها خداست و حقوقدانی که انسان را دارای حق ذاتی می‌دانند، نیازی به اثبات وجود خدا نیست.

اما عده‌ای هم معتقدند وجود خدا را باید اثبات کنیم و برای آن دلیل بیاوریم که این دلایل به دوبخش تقسیم می‌شوند: دلایل تجربی و دلایل عقلی. عرفا معتقد به دلیل تجربی هستند. یعنی باید وجود خدا را تجربه کرد و آن را به حواس باطنی نسبت داد. عرفا معتقدند هیچ دلیل بیرونی برای وجود خدا وجود ندارد و همچنیز باید آن را تجربی و درون‌نگری به دست بیاید. دستدوم که معتقد به‌دلایل عقلی و نه تجربی هستند. خود به دوگروه تقسیم می‌شوند: بخش اول معتقدند بدون اینکه از عالم دین خود بیرون بیاییم، می‌توان خدا را اثبات کرد و فقط با خبرگردن سه در طرف عالم دین می‌توان به آن پی برد. بخش دوم معتقدند از جنس خود را به سوی عالم واقع باز نکنیم، نمی‌توانیم خدا را اثبات کنیم. گروه اول دلیل هستی‌شناسی و وجودشناختی دارند. ملکیان مثال‌زدنی آورد که یک بحث عقیده به وجود داشتن خداست. اینکه خدایی

وجود دارد. بحث دوم ایمان به خداست که ربطی به عقیده ندارد. این دومونع‌نیاید با یکدیگر خلط شود. نتیجه‌گیری که خود پالمر در چندجای کتاب مرتکب شده است. بحث سوم درباره پرستش و عبودیت نسبت به خداست که به سایت خداشناسی‌ها انسان مربوط می‌شود. بحث بعدی مناجات با خدا و دعاست که به ساحت گفتار در انسان مربوط است. اشوب به آن حکمرفرماست بحث پنجم هم عبادت است. کتاب درباره خدا از این پنجبحث به اولی بعنی عقیده به وجود خدا می‌پردازد و به بقیه مواردی کاری ندارد.

ملکیان در ادامه درباره براهین وجود خدا توضیح داد: برخی معتقدند عقیده به وجود خدا نتیجه‌ایست به اثبات نسبت دارد. اما در عرضه عقیده به خدا لازم نمی‌دانند. معتقدند هراسانی در هشرایط تمدنی و فرهنگی، آنچه اگفته و چیز گاهانه معتقدند وجود خدا وجود داشت این امر به دلیل نیاز ندارد. این عقیده به وجود خدا را فطری و ذاتی و در سرشت انسان می‌دانند. دسته‌دومی هم وجود دارند که دلیل خاص را دیدن این می‌کنند که وجود خدا یک امر معقول است. مثلا در ریاضی اینکه کوتاه‌ترین فاصله بین دونقطه یک‌خط تاب است. یک اصل موضوع محسوب می‌شود و نیازی به اثبات ندارد در نزد اخلاق گرایانی که بدون وجود خدا اخلاق نمی‌توانند زندگی کنند، مومنانی که اصل موضوع برای آنها خداست و حقوقدانی که انسان را دارای حق ذاتی می‌دانند، نیازی به اثبات وجود خدا نیست.